

مردی که آرزوی پدرش را بارها و بارها ساخت

گروه تاریخ و هویت:داستان از این قرار است که ابتدا یک مدرسه به نام بی‌بی‌سلطنت قفلی، مادر خانواده قفلی و سپس مدرسه‌ای به نام پدر خانواده یعنی عبدالحسین قفلی ساخته می‌شود. همین دو مدرسه آغازگر زنجیره‌ای می‌شود که نتیجه‌اش ساخت بیش از صد مدرسه در سراسر کشور است. البته در آغاز نیت به ساخت پنج مدرسه است به نیت پنج تن. اما کمی بعد توسل به ثامن الحجج^(ع) تعداد آن‌ها را به هشت می‌رساندو بعد هم کاری که شروع شده دیگر متوقف نمی‌شود و مدارس ساخته‌شده با مشارکت خانواده قفلی و منابع آن‌ها به بیش از صد مدرسه می‌رسد. اگر به ابتدای ماجرا برگردیم، شروع این زنجیره با قدمی است که دکتر ناصر قفلی برمی‌دارد و دیگر اعضای خانواده نیز همراهی‌اش می‌کنند. از بخت بد اما امروز نخستین سالگشت درگذشت اوست: مردی که در کنار دکتر حافظی، پدر مدرسه‌سازی ایران، نقش مهمی در تأسیس جامعه خیرین مدرسه‌ساز کشور داشت و در زمان وفاتش در هشتاد و نه سالگی، رئیس مجمع خیرین مدرسه‌ساز کشور بود. نوشتار پیش‌رو از گزارش‌های شهرآرامجله ۱۲نوشته عقیقه ناظمی و فاطمه شوشتری و گزارش پایگاه خبری خبر ایران نوشته مریم داوری بهره برده است.

- برای پدر به نام مادر

مرحوم ناصر قفلی، خَیر مدرسه‌ساز کشورمان که ۴ خرداد ۱۴۰۴ و بعد از سپری کردن یک دوره بیماری درگذشت. در سال ۱۳۱۵ و در کوچه‌های بالاخیابان منتهی به بارگاه ملکوتی حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا^(ع) در خانواده‌ای هشت‌نفره و متدین متولد شد. پدرش حاج عبدالحسین که در کارگازارداری و کشاورزی بود، زودتر به دیار باقی شتافت و در صحن عتیق بارگاه ملکوتی حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا^(ع) به خاک سپرده شد، ولی مادرش یعنی بی‌بی‌سلطنت تا سال ۱۳۸۲ در قید حیات بود و مورد توجه و محبت فراوان فرزندان خانواده قرار داشت.

حاصل ازدواج این دو بزرگوار، فرزندی به نام‌های احمد، حبیب...، ناصر، منصور، حسین، بی‌بی‌مریم و پرپیچ‌پود. از میان فرزندان، انگیزه مدرسه‌سازی ابتدا در ذهن حبیب...، شکل گرفت، چرا که یک‌بار هنگام عبور از میدان طبرسی به همراه پدر، دیده بود که او با دیدن تابلوی «دبیرستان حاج‌تقی‌آقابزرگ»، آرزو کرد که اگر روزی توانایی مالی داشته باشد، همچون حاج‌تقی‌آقابزرگ در کارهای خیرپیش‌قدم شود. حاج‌تقی از تجار و ملکان مشهد بود که ابتداء به کار پوست‌فروشی اشتغال داشت و مالک زمین‌های بسیار در اطراف راه‌آهن و خیابان طبرسی بود که بخشی از آن‌ها را برای احداث دبیرستان در اختیار اداره فرهنگ مشهد قرار داده بود. از این آرزوی پدر چند سال گذشته بود که ناصر

برادر همرا

ناصر قفلی بسیاری از کارهایش را با پشتوانه و همراهی برادری انجام داد که پیش از او در این عرصه فعال بود و خودش دستی بر آتش داشت. او می‌گفت: «مرحوم حاج حبیب...، قفلی که قبل از من عضو هیئت مدیره خَیران کشور بود و پس از آن ریاست خَیران مدرسه‌ساز کشور را برعهده گرفت، در برآوردن آرزوهای پدرمان در مدرسه‌سازی سهم مهمی داشت. مرحوم حبیب...، قفلی پس از تشکیل نخستین مجمع خَیران در استان خراسان، طرح سامان‌دهی

دکتر ناصر قفلی در تمام مسیر مدرسه‌سازی علاوه بر همراهی خانواده خود، از پشتیبانی همسری برخوردار بود که با کمک به دیگران از سال‌ها پیش آشنا بود. رزماری قفلی داستان مدرسه‌سازی‌های خانواده را این‌طور بیان می‌کند: «در اوایل جنگ جهانی دوم در آلمان به دنیا آمدم. جنگ ما مانند جنگ هشت ساله ایران نبود. ما حتی غذا نداشتیم. پدرم بسیاری از بیماران را بدون گرفتن هزینه، درمان می‌کرد. من در بچگی این‌ها را می‌دیدم و وقتی بزرگ شدم بیشتر متوجه شدم و از کار پدر خوشم آمد. در دانشگاه به واسطه یکی از دوستان مشترکمان به هم معرفی شدیم و ازدواج سر گرفت. پس دانشجوی پزشکی بودم و ناصر دانشجوی مهندسی کشاورزی. می‌ترسیدم که والدینم مخالف ازدواج من با یک ایرانی باشند به خصوص که من تک‌فرزند خانواده بودم. وقتی دکتر به خانه‌مان آمد، پدرم عاشق او شد و قبول کرد ما ازدواج کنیم. اوایل ازدواج، همسرم درآمدی نداشت و مشکلات زیاد بود به خصوص اینکه من برحرف بودم و فارسی هم بلد نبودم. سه سال در آلمان زندگی کردیم و سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشتیم. یک سالی را در مشهد زندگی کردیم و بعد راهی تهران شدیم تا حاج‌آقا قفلی، مرغ‌داری خودش را تأسیس کند. سال‌ها بعد وقتی بچه‌هایمان، کریم‌علی و مریم سروسامان گرفتند، حاج‌آقا تصمیم گرفت فعالیت‌های خیرخواهانه‌اش را وسعت

بیشتری بدهد. اول به فکر ساخت بیمارستان در مشهد افتاد. اما بعد از مشورت با برادر بزرگش، حبیب‌آقا، هدفش به مدرسه‌سازی تغییرکرد. همان‌جا با این عبارت که «ما بچه کم داریم و همه دانش‌آموزان می‌توانند بچه‌هایمان شوند، پس باید برایشان خرج کنیم.» رضایت و همراهی من را خواست. با صدای بلند، «بله، گفتم و خودم که عمری زیردست پدری خَیر بزرگ شده بودم، همراهش شدم.» او روزهایی را به یاد می‌آورد که همسرش در سرما و گرما راهی مدارس می‌شد تا مطمئن شود ساخت بنا بدون مشکل ادامه دارد. او با تأکید بر اینکه مرحوم قفلی به عشق ایران و آبادی‌اش مدرسه می‌ساخت، می‌گوید: «عشق به وطن در او موج می‌زد. وقتی بهام در آلمان آشنا شدیم و قرار ازدواج گذاشتیم، حرفش این بود که فقط در ایران زندگی کنیم. بعد از آمدن به ایران حتی به وقت جنگ با اینکه موقعیتش را داشت، کشورش را ترک نکرد و در ایران ماند و من هم کنارش ماندم.» او می‌گوید: «باور حاج‌آقا قفلی بر این بود که اگر مدرسه امن و خوب در دسترس همه باشد، با دانایی بچه‌ها، ایران آباد می‌شود. به خاطر همین حتی برای تحصیلن اوتیسم در بولوار رحمانیه مدرسه ساخت.» خانم رزماری نه‌تنها در راه مدرسه‌سازی همراه شوهرش بوده، بلکه از ارث پدری خودش هم در ایران پانزده مدرسه ساخته‌است. همان‌طور

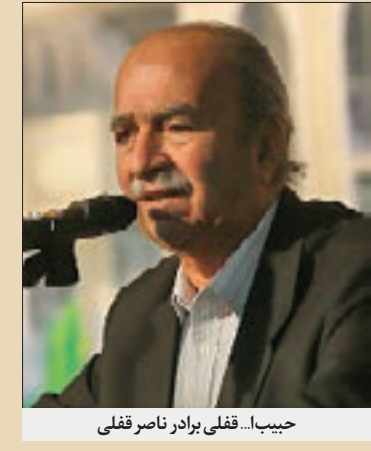


ناصر قفلی به همراه همسرش رزماری

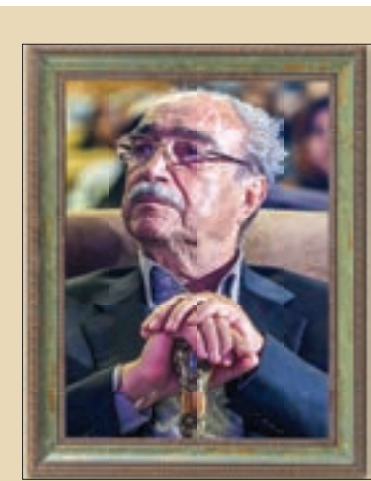
بود، از طرفی گشایشی هم در کار مرغ‌داری که در آن زمان بیست و هفت سال از تأسیس آن می‌گذشت، وجود نداشت و در چنین شرایطی دکتر قفلی تصمیم به ساخت بیمارستان گرفت، اما برادرش که رئیس جامعه خیرین کشور بود پیشنهادی به او کرد که مسیر زندگی‌اش را برای همیشه تغییر داد. خودش گفته بود، «به فکر ساخت بیمارستان افتادم و موضوع را به برادرم گفتم. برادرم گفت در مشهد منطقه‌ای به نام قاسم‌آباد است که در آنجا ساختمان‌سازی‌شده است اما مدرسه ندارند. در روز بعد برای عقد قرارداد یک مدرسه که دوازده کلاس داشت اقدام کردیم و روز ولادت حضرت علی^(ع) نیز به عنوان روز افتتاح این مدرسه تعیین شد. اوایل قرار بود نخستین مدرسه به نام پدر یعنی عبدالحسین قفلی باشد. اما به دلیل کسالت مادر در روزهای پایانی تحویل مدرسه و برای شادی مادر در زمان حیات او، این مدرسه به نام وی تغییر نام داد. بعد از تأسیس مدرسه‌ای به نام مادرمان و با توجه به اینکه چهار سال از فوت پدرمان عبدالحسین قفلی گذشته بود، خواستم تا با ساخت مدرسه‌ای دیگر، نام پدر را نیز زنده نگاه دارم و در فاصله کمی از شروع به ساخت مدرسه بی‌بی‌سلطنت قفلی، مدرسه راهنمایی پسرانه عبدالحسین قفلی نیز افتتاح شد.»

پس از آن در همان منطقه در مدت پنج سال، پنج مدرسه بزرگ با دوازده کلاس به همراه سالن‌های چندمنظوره و کتابخانه شامل

دیگر اقدام بنیادی برادرم احداث دو مدرسه استثنایی، دو مدرسه راهنمایی و ابتدایی در منطقه الهیه و احداث مشارکتی اردوگاه دانش‌آموزان استثنایی در این منطقه محروم است که دغدغه احداث این فضای منحصربه‌فرد در ایران، تمامی وقت او را به خود اختصاص داده بود. مرحوم برادرم علاوه بر ساخت مدارس خیریه مشارکتی در مشهد و دیگر شهرهای کشور که تعداد آن به بیش از هشتاد مدرسه می‌رسد، به تنهایی با مشارکت اقوام و جمعی از دوستان، تقریباً تمامی مدارس فریمان و صالح‌آباد را نیز ساخته‌است.»



حبیب‌ا. قفلی، برادر ناصر قفلی



مریم قفلی، فرزند مرحوم ناصر قفلی،

دعای خیر بچه‌ها نگهدارش بود

مرحوم پدرم همیشه براینکه باید راهش ادامه داشته باشد. تأکید می‌کرد. او به نتیجه‌های خودش، حتی کوچک‌ترین آن‌ها یاد می‌داد که در مسیر مدرسه‌سازی فعال باشند. رد زخم روی پیشانی ایشان سرشار بود به حادثه چندسال قبل در شمال. آن روز به شدت با سر زمین خورد و تیزی لبه جدول در سرش فرو رفت. هرکس به عیادتش می‌آمد، مثل خودش بر این باور داشت که دعای خیر بچه‌ها نجاتش داده‌است.

- هیچ‌کاری زیباتر از مدرسه‌سازی نیست

ناصر قفلی معتقد بود: «خدمت به خلق، همان خدمت به خداست.» از همین رو با کمک خانواده، دوستان و آموزش و پرورش، شصت و سه مدرسه روستایی سه یا چهارکلاسه ساخت. او همچنین در سال ۱۳۸۵ اردوگاهی برای دانش‌آموزان استثنایی افتتاح کرد که محل خدمت رسانی به حدود ۱۴۰هزار دانش‌آموز است. این‌خیر مدرسه‌ساز مشهدی باور داشت: «در دنیا هیچ کاری زیباتر و برتر از مدرسه‌سازی نیست» و می‌گفت: «خیر و برکت مدرسه‌سازی تا هزار سال به انسان بازمی‌گردد.»

او تأکید داشت: «تمام دانش‌آموزان باید در مدرسی مقاوم تحصیل کنند و از امکانات مساوی بهره‌برند.» از این رو، به خیران مدرسه‌سازوصیت می‌کرد: «باید هوشمندسازی مدارس را در اولویت کاری خود قرار دهید تا دانش‌آموزان در سراسر کشور از امکاناتی برابر برخوردار شوند؛ همچنین باید تعداد مدارس به اندازه‌ای باشد که همه دانش‌آموزان بتوانند به‌صورت یک‌نوبته در آن‌ها تحصیل کنند.»

اخبار قدیمی

روزنامه خراسان ۲۱سال پیش از مسمومیت‌های عجیبی خبر می‌دهد

تریاک خوری برای رهایی از اندوه‌های بی‌شمار

ترابی‌اروزنامه «خراسان» در آخرین روز از تیرماه ۷۱سال پیش، در صفحه حوادث خود، هم‌زمان با گزارش کشف مزرعه تریاک در شیروان می‌نویسد و توضیح می‌دهد که در این حدود، یازده قطعه زمین چند هکتاری کشف شده که در آن خشخاش کشت می‌کرده‌اند. از آمار بالای مسمومیت نوزادان و به ویژه دخترانی می‌گوید که قصد داشته‌اند با خوردن تریاک به زندگی خود پایان دهند. دلایل این اقدام بوده است.

خراسان در ۳۱ تیر ۱۳۳۶ خورشیدی، درباره یکی از موارد مسمومیت با تریاک می‌نویسد: «بانو معصومه، دختر محمد، هفده ساله و ساکن محدوده پاسگاه ژاندارمری «بازه شیخ»، برای گرفتن مرغ به اصطبل می‌رود. غفلتا ابوالقاسم، فرزند نجف، از پشت سر با داس به او حمله می‌کند و دستمالی در دهانش می‌گذارد. پس از انجام عمل منافی عفت، علی، فرزند اسماعیل، سر می‌رسد و او را از جنگ ضارب نجات می‌دهد. اما متهم می‌گیرزد. در این اثنا، معصومه از ترس بدنامی، مبادرت به خوردن تریاک می‌کند که در اثر مسمومیت، به بیمارستان دویست‌تختخواهی منتقل و تحت درمان قرار می‌گیرد.»

در مورد دوم از مسمومیت با تریاک، بانو «اشرف» پس از تحمل زخم‌زبان‌های مداوم همسایه و بدگویی آن‌ها که معلوم نیست به چه دلیل بوده، دست به خودکشی می‌زند. روزنامه در این باره می‌نویسد: «بانو اشرف، فرزند عباس، ۱۶ساله و ساکن بخش یک، به دلیل آزار و اذیت‌های بانو ملیحه و شوهرش، مبادرت به خوردن تریاک می‌کند. باره‌دم در اثر مسمومیت به بیمارستان دویست‌تختخواهی منتقل و تحت درمان قرار می‌گیرد. پس از بهبودی و بازجویی، پرونده جهت سیر مراحل قانونی به دادسرا ارسال شده است.»

مورد سوم اما مادری برای درمان بیماری مسمومیت دخترش که در اثر غذا بوده، به او تریاک خوراند و مسمومیت بدتری را رقم زده است: «شهلا فرزند رضانعلی ساکن مسافر خانه سید تقی چون مدتی اسهال داشته مادرش برای رفع بیماری به او تریاک داده و در نتیجه مسمومیت حاصل و طفل را به بیمارستان دویست‌تختخواهی منتقل و تحت درمان قرار دادند.»

اما سوای مسمومیت با تریاک، بخش سوانح بیمارستان دویست‌تختخوای در این دوران گویا بسیار شلوغ است و مراجعان دیگری هم دارد. روزنامه خراسان از چند تصادف، پیدا شدن جسد طفلی که نافش هم بریده نشده در جوی آب، مسمومیت یک کودک با خوردن نفت به جای آب و یک مورد هم پرت شدن از کوه خبر می‌دهد: «برپرویز مقارن ساعت ۵صبح جسد طفل دو روزه‌ای که هنوز ناف آن در پنبه بسته و بریده نشده بود، از جوی آب امین‌آباد واقع در بخش ۷(بین دروازه نوغان و جنب ایستگاه راه آهن) بیرون آورده شد. طفل مزبور در اثر خوردن آب زیاد متورم بود. مراتب به کلانتری ۷گزارش داده شد تا پس از معاینه و تحقیق درباره چگونگی آن، اجازه و جواز دفن صادر گردد. علی فرزند سید حسین ۱۸ ماهه ساکن بخش ۳ هم بر اثر تشنگی چراغ نفتی را سر کشیده و مقداری نفت خورده که بلافاصله مسمومیت در او ظاهر گشته و طفل را به بیمارستان دویست‌تختخواهی منتقل و تحت درمان قرار دادند. علی محمد فرزنداحمد بر اثر تصادف با اتومبیل در بخش سه مجروح و تحت معالجه می‌باشد. محمدعلی فرزند علی اکبر بر اثر منازعه در بخش سه مجروح و تحت معالجه قرار گرفته و قضیه را کلانتری محل تعقیب می‌کند. علی فرزند محمد ۸ ساله بر اثر سقوط از کوه وکیل‌آباد مصدوم و در بخش جراحی بیمارستان شاهرضا بستری شده است. حسین فرزند صفر بر اثر تصادف با اتومبیل در بخش ۸ کوهسنگی مصدوم و در بخش جراحی بیمارستان شاهرضا بستری گردیده‌است. حسین فرزند تقی بر اثر تصادف در بخش ۲ مصدوم و قضیه از طریق کلانتری مربوطه تحت تعقیب است.»

تاریخ نگار

گزارشی کوتاه درباره وقف آقای توتونچیان در کاریز

ساخت شفاخانه مرزی با ۲میلیون تومان

گروه تاریخ و هویت:از دوران صفویه تا اواخر قاجار تنها مرکز درمانی که زائر و مجاور می‌توانستند در هنگامه درد و مرض به آن مراجعه کنند، دارالشفای حضرتی بوده است. البته در دوره قاجار سوای دارالشفا، مشهد صاحب یک بیمارستان می‌شود؛ بیمارستان منتصریه که وقف رابعه خانم هسمر محمد حسن منتصرالملک نخستین رئیس بلدیه مشهد بوده است. بیمارستانی که البته در شروع کار تعطیل می‌شود و سال‌ها بعد دوباره آغاز به کار می‌کند. در این میان نخستین بیمارستان مشهد، بیمارستان شاهرضاست که در سال ۱۳۱۳ خورشیدی افتتاح می‌شود. تا پایان جنگ جهانی دوم این تنها بیمارستان مدرن شهر است. پس از جنگ جهانی دوم اما در کنار تغییر ساختارهای شهری، نیاز به مراکز درمانی هم بیشتر می‌شود. بخشی از این مراکز درمانی به همت مردمی نیک اندیش و با سنت حسنه وقف است که پا می‌گیرند. این اتفاق در شهرستان‌ها و شهرهای کوچک بیشتر رخ می‌دهد.

برای نمونه تیرماه ۱۳۳۶ خورشیدی، روزنامه خراسان از کلنگ‌زنی بیمارستانی درقریه کاریز خبر می‌دهد که باقیات صالحات فردی به نام توتونچیان است. جریده خراسان در سطر نخست این خبر چنین می‌نویسد: «استاندار خراسان کلنگ ساختمان بیمارستان توتونچیان را در کاریز بر زمین زدند. مرد نیکوکاری که دو میلیون تومان املاک خود را وقف مردم کرد و یک سال پیش درگذشت ولی دیروز نیت خیر او به اهتمام فرزندش اجرا شد.»

برابر گزارش منتشرشده، آقای جعفری، استاندار وقت خراسان، به همراه جمعی از مسئولان برای کلنگ زنی نخستین ساختمان بیمارستان «کاریز»، به‌طور ویژه از مشهد راهی تربت جام می‌شود. این رویداد با استقبال پرشور مردم، قربانی کردن و نواختن طبل و دهل همراه بود. خبرنگار در بند دوم خبر، گریزی نیز به متن وقف‌نامه مرحوم توتونچیان می‌زند: «برطبق این وقف نامه مرحوم حاج غلامرضا توتونچیان شش دانگ از یک قطعه و از چهار قلعه هریک سه دانگ و حمام و درمانگاه در قریه کاریز نموده‌اند که عواید آن به مصرف ساختمان و دایر نگهداشتن آن‌ها بشود و تولیت آن با فرزند ارشد ایشان آقای غلام‌رضا توتونچیان باشد و دو نفر از اهالی محل یکی از شیعیان و یکی از اهل تسنن به اکثریت آرا مردم ناظر جریان موقوفه باشند.»

در ادامه این خبر آمده که آقای حاج علی اکبر توتونچیان، فرزند واقف، درباره تجهیز بیمارستان توضیحاتی داده و گفته‌است: «با وجود مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها بالاخره موفق شدیم که کلنگ اولین ساختمان بیمارستان را امروز به وسیله آقای استاندار بر زمین بزنیم و برای جلب عواید بیشتر هم در نظر دارم با موافقت آقایان علما، املاک مزبور را که با وجود قیمت زیاد عوایدی کم دارد، تبدیل به احسن نمایم و از آقای استاندار استدعا دارم که مقرر نمایند اداره بهداشتی استان مقارن با حاضر شدن درمانگاه بیمارستان در اعزام پزشک و انجام کمک‌های لازم اقدام نمایند.» در پایان این سخنان، آقای استاندار، تیمسار فرماندهی لشکر و سایر مدعوین به محل خط‌کشی ساختمان می‌روند تا کلنگ احداث بیمارستان را بر زمین بزنند: «آقای استاندار با ذکر بسم... کلنگ اولین ساختمان بیمارستان توتونچیان را در میان ابزار احساسات شدید اهالی بر زمین زده و از خدمات و فعالیت‌های نوع دوستانه آقای حاج علی اکبر توتونچیان قدردانی نمودند.» کارامایا کلنگ زنی برای بیمارستان پایان نمی‌پذیرد و کاریزی‌های خیلی اتفاقی صاحب یک مهمان‌پذیر هم می‌شوند: «در ادامه سفر آقای استاندار به واسطه موقعیت مرزی تایباد و عبور و مرور مسافران خارجی اظهار داشتند که مهمان‌خانه آبرومندی هم در این مکان لازم است و به آقای توتونچیان پیشنهاد نمودند که کمکی بنمایند و آقای توتونچیان مبلغ ده هزار تومان تعهد نمودند که بپردازند و قرار شد ده هزار تومان دیگر هم از طرف اهالی برداخت شود و با بیست هزار تومان موجودی شهرداری تایباد مهمان‌خانه آبرومندی ایجاد نماید.»